بسمه تعالی

موضوع: بررسی أخذ أجرت بر تعلیم قرائت / قرائت/ صلوه

فهرست مطالب

[ادامه بررسی روایات دال بر حرمت أخذ أجرت بر واجبات 1](#_Toc121919723)

[روایت سوم: روایت اسحاق بن عمار 2](#_Toc121919724)

[روایت چهارم: روایت جراح مدائنی 2](#_Toc121919725)

[روایت پنجم: روایت حکم بن مسکین 3](#_Toc121919726)

[روایت ششم: روایت فقه الرضا علیه السلام 5](#_Toc121919727)

[عدم دلالت روایات ناهیه از استیکال بالعلم 7](#_Toc121919728)

[دلالت جواز مهر قرار دادن تعلیم قرآن 7](#_Toc121919729)

[خلاصه مختار استاد در مسئله 8](#_Toc121919730)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته مسئله أخذ أجرت بر واجبات مورد بررسی قرار گرفت و روایت اول و دوم در مسئله بررسی شد. در این جلسه به بررسی روایات در این باره پرداخته می شود.

# ادامه بررسی روایات دال بر حرمت أخذ أجرت بر واجبات

بحث در روایات دال بر حرمت أخذ أجرت بر تعلیم قرآن و أحکام بود. بعد از بررسی روایت حسین بن علوان که روایت اول در بحث بود، روایت دوم، روایت حسان معلم در جلسه گذشته خوانده شد:

« عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ حَسَّانَ الْمُعَلِّمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ التَّعْلِيمِ فَقَالَ لَا تَأْخُذْ عَلَى التَّعْلِيمِ أَجْراً قُلْتُ الشِّعْرُ وَ الرَّسَائِلُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ أُشَارِطُ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الصِّبْيَانُ عِنْدَكَ سَوَاءً فِي التَّعْلِيمِ لَا تُفَضِّلُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»[[1]](#footnote-1)

قدر متیقن از این روایت تعلیم قرآن است و احتمال دارد که شامل تعلیم احکام نیز بشود. سند این روایت ضعیف است و نمی توان بر آن اعتماد کرد.

### روایت سوم: روایت اسحاق بن عمار

« مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا جَاراً يُكَتِّبُ وَ قَدْ سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ عَمَلِهِ قَالَ مُرْهُ إِذَا دُفِعَ إِلَيْهِ الْغُلَامُ أَنْ يَقُولَ لِأَهْلِهِ إِنِّي إِنَّمَا أُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِسَابَ وَ أَتَّجِرُ عَلَيْهِ بِتَعْلِيمِ الْقُرْآنِ حَتَّى يَطِيبَ لَهُ كَسْبُهُ»[[2]](#footnote-2)

ابوعبدالله الرازی همان جامورانی است که ابن الولید از روایات نوادر الحمکۀ استثناء کرده و ضعیف است[[3]](#footnote-3). مکتب یعنی معلم کتابت، می رسد که عملش چه حکمی دارد؟ امام جواب می دهند که چنین بگوید که کتاب و حساب را تعلیم می دهم تا اینگونه کسب او طیب شود. أتجر علیه یعنی اینکه در مورد قرآن با خدا معامله می کنم. سند این روایت ضعیف است و از نظر دلالت نیز در مقام مناقشه گفته می شود که طیب کسب دائما ملازم نیست با اینکه اگر کسی طیب کسب نداشت، حرام باشد. کسب های مکروه نیز طیب کسب ندارند مثل کفن فروشی که منتظر است بقیه بمیرند و بیایند کفن بخرند، ولی حرام هم نیستند. ولی اگر هم گفته شود که ظاهر عرفی طیب کسب در مقابل خبث کسب است که حرام است، مهم ضعف سند روایت است.

### روایت چهارم: روایت جراح مدائنی

« الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمُعَلِّمُ لَا يُعَلِّمُ بِالْأَجْرِ وَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ إِذَا أُهْدِيَ إِلَيْهِ»[[4]](#footnote-4)

قاسم بن سلیمان و جراح مدائنی توثیق ندارند، محقق خویی به دلیل وجود در کامل الزیارات به دلیل کلامی که ابن قولویه در مقدمه فرموده اند تصحیح می کرد[[5]](#footnote-5)، تعبیر ابن قولویه چنین است:

« قد علمنا أنا لا نحيط بجميع ما روي عنهم في هذا المعنى و لا في غيره لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته»[[6]](#footnote-6)

از این جمله استفاده می کردند که هرچه نقل می کند از ثقات است و این دو راوی روایت در کامل الزیارات دارند. ایشان در اواخر عمرشان از این مبنا عدول کردند و فقط مشایخ بلاواسطه ابن قولویه را ثقات دانستند، لذا ضعیف سند است[[7]](#footnote-7).

قدر متیقن از معلم در این روایت، معلم قرآن است. در روایتی که در تهذیب با همین سند نقل می کند، چنین آمده است:

« عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: نَهَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَجْرِ الْقَارِئِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ إِلَّا بِأَجْرٍ مَشْرُوطٍ»[[8]](#footnote-8)

امام می فرمایند قاری قرآن نیز نباید مزد تعیین کند، اگر هدیه به وی بدهند اشکالی ندارد. ظهور انصرافی اینکه امام بفرمایند «لایعلم بالأجر» این است که در محدوده دین باشد، خلاف مرتکز است که مطلق تعلیم این حکم را داشته باشد که حق نداشته باشد مزد بگیرد. در وافی نیز از تعلیم، تعلیم قرآن فهمیده است یا مطلق علوم دینی را برداشت کرده است و ظاهرا حق با ایشان است[[9]](#footnote-9). خود روایت حسان معلم نیز همین مطلب بود که فرمود: « قُلْتُ الشِّعْرُ وَ الرَّسَائِلُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ أُشَارِطُ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ»[[10]](#footnote-10) تعلیم شعر و نامه نوشتن را در مقابل آن جمله نهی از اجرت بر تعلیم قرار داده است.

### روایت پنجم: روایت حکم بن مسکین

« مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْشَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي أُقْرِئُ الْقُرْآنَ فَتُهْدَى إِلَيَّ الْهَدِيَّةُ فَأَقْبَلُهَا قَالَ لَا قُلْتُ إِنْ لَمْ أُشَارِطْهُ قَالَ أَ رَأَيْتَ لَوْ لَمْ تُقْرِئْهُ كَانَ يُهْدِي لَكَ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ فَلَا تَقْبَلْهُ»[[11]](#footnote-11)

حکم بن مسکین از مشایخ ابن ابی عمیر و بزنطی است و به نظر ما مشایخ ابن ابی عمیر و بزنطی و صفوان ثقات هستند طبق شهادت شیخ طوسی در عده که فرموده است:

« سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير، و صفوان بن يحيى، و أحمد بن محمد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا عمن يوثق به‏»[[12]](#footnote-12)

قتیبۀ الأعشی قتیبۀ بن محمد الأعشی است که نجاشی در مورد وی می نویسد:

« قتيبة بن محمد الأعشى المؤدب أبو محمد المقرئ، مولى الأزد، ثقة، عين، روى عن أبي عبد الله عليه السلام»‏[[13]](#footnote-13)

پس به نظر ما سند صحیح است. در این روایت آمده است «إنی أُقرء القرآن» یعنی من تعلیم قرآن می دهم و به من هدیه می دهند. امام می فرمایند که پول نگیرید. جواب اینکه:

1. اولا ممکن است «إنی أقرء القرآن» باشد لذا بحث مزد گرفتن در مورد قرائت قرآن است و در مورد تعلیم قرائت نیست. مگر اینکه گفته شود که علم اجمالی پیدا می شود که یا «أقرء» بالضم است و یا خود قرائت نهی دارد و این علم اجمالی منجز است.
2. ثانیا: مشکل ما این است که این روایت قطعا باید حمل بر کراهت شود؛ زیرا اخذ هدیه را نیز نهی کرده است. مصب این روایت أخذ هدیه است، احتمال ندارد که هدیه گرفتن در مقابل قرائت قرآن حرام باشد، قطعا حرام نیست و حمل بر کراهت می شود. از احکامی است که «لوکان لبان»، علاوه بر اینکه در روایات دیگر نیز مسئله جواز دریافت هدیه مطرح شده بود. طبق این روایت معتبره یک وقت است که اگر هم قرآن نمی خواند به وی هدیه می دادند، یک وقت چنین است که اگر قرآن نمی خواند هدیه نمی دادند، طبق این روایت دریافت هدیه مکروه است.

**سوال:** همین که عرفا هدیه نیز باشد ولی بابت تعلیم القرآن گرفته باشد حرام است.

**جواب:** داعی بر هدیه چه باشد مهم نیست. حتی اگر یک شخصی مغنی و آوازه خوان است و یا مرتکب یک عمل محرم دیگر است، یک وقت به او مزد می دهند، یک وقت به وی هدیه می دهند. هدیه گران قیمتی بابت این آوازه خوانی یا بابت دوستی یک دختر با پسری این پسر به وی هدیه می دهد، داعی اش دوستی است ولی اجرت به وی نمی دهند، طبق صناعت گرفتن این هدیه حرام نیست؛ زیرا هدیه است، فرقی نمی کند که داعی وی چه باشد. رشوه به قاضی فرق می کند؛ زیرا دلیل خاص دارد. رشوه به قاضی گاهی منطبق بر هدیه دادن به قاضی است ولی دلیل خاص در قضاء دارد. در غیر قضاء از نظر صناعت اشکالی ندارد.

**سوال:** شاید شارع می خواهد با کلاه شرعی نیز معلم و قاری هدیه نگیرند.

**جواب:** دلیلی نداریم. بحث اثباتی است. هدیه بابت تعلیم قرائت قرآن مسلم حرام نیست.

**سوال:** مناسبات حکم و موضوع اینطور اقتضاء می کند که کلاه شرعی درست کردن قضیه را حل نمی کند.

**جواب:** باید دلیل بیاورید. اگر اخذ هدیه در برابر تعلیم یا قرائت قرآن حرام بود، واضح می شد؛ زیرا محل ابتلاء نیز بود. افرادی که قاری قرآن هستند یا تعلیم قرائت قرآن می دهند، هدیه می گیرند. گاهی همین هدیه نیز انگیزه می دهد که شخص آمده زحمت کشیده است انگیزه پیدا می کند.

**سوال:** این ها کلاه شرعی است. و شارع دوست ندارد که با کلاه شرعی قضیه حل شود مناسبات حکم و موضوع اینطور اقتضاء می کند. جاهای دیگری کلاه شرعی مشروع است، ولی اینجا دلیل ندارد که مشروع باشد. اینجا امام تصریح می کند که نباید با این کلاه شرعی هدیه، برای تعلیم قرآن هدیه بگیرید. در آیه «قل لاأسئلکم علیه أجرا» نیز همین معنا را می رساند. همه این ها قرینه بر یک مطلب است.

**جواب:** بحث در دلیل اثباتی است. ثبوتا قبول داریم که منافاتی ندارد. دلیل اثباتی می خواهد.

### روایت ششم: روایت فقه الرضا علیه السلام

« وَ اعْلَمْ أَنَّ أُجْرَةَ الْمُعَلِّمِ حَرَامٌ إِذَا شَارَطَ فِي تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَوْ مُعَلِّمٍ لَا يُعَلِّمُهُ إِلَّا قُرْآناً فَقَطْ فَحَرَامٌ أُجْرَتُهُ إِنْ شَارَطَ أَوْ لَمْ يُشَارِطْ. وَ رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ قَالَ أُجْرَةُ الْمُعَلِّمِينَ الَّذِينَ يُشَارِطُونَ فِي تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ. وَ رُوِيَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطَانِي فُلَانٌ الْأَعْرَابِيُّ نَاقَةً بِوَلَدِهَا إِنِّي كُنْتُ عَلَّمْتُهُ أَرْبَعَ سُوَرٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَالَ رُدَّ عَلَيْهِ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ فَإِنَّ الْأُجْرَةَ عَلَى الْقُرْآنِ حَرَامٌ».[[14]](#footnote-14)

این روایت در فقه الرضا است و دارای ضعف سند است و اعتباری ندارد.

#### بررسی معنای سحت

آیت الله سیستانی فرموده اند اساسا لفظ سحت ظهور در حرمت ندارد. أعم از حرمت و کراهت است. در النهایۀ ابن اثیر آمده است:

« يقال مال فلان سُحْتٌ: أى لا شى‏ء على من استهلكه، و دمه سُحْتٌ: أى لا شى‏ء على من سفكه. و اشتقاقه من السَّحْتِ و هو الإهلاك و الاستئصال. و السُّحْتُ: الحرام الذى لا يحلّ كسبه، لأنه يَسْحَتُ البركة: أى يذهبها. و منه‏ حديث ابن رواحة و خرص النّخل «أنه قال ليهود خيبر لما أرادوا أن يرشوه: أتطعمونى السُّحْت»أى الحرام. سمى الرّشوة فى الحكم سُحْتاً. و منه‏ الحديث «يأتى على النّاس زمان يستحل فيه كذا و كذا، و السُّحْتُ بالهديّة» أى الرّشوة فى الحكم و الشّهادة و نحوهما. و يرد فى الكلام على الحرام مرة و على المكروه أخرى، و يستدل عليه بالقرائن‏»[[15]](#footnote-15)

در نظر ایشان، حرمت یا کراهت فهمیدن به وسیله قرائن معلوم می شود. اینکه لسان العرب این مطلب را دارد که حرمت را مطرح کرده است، مجموعه کلمات لغویین را مطرح می کند و ظاهرا همین کلام ابن اثیر را نقل کرده و لذا کلام مستقلی نیست.

به نظر ما این فرمایش اشکال دارد؛ زیرا خود نهایۀ ابن اثیر در اول گفت: «السحت الحرام الذی لا یحل کسبه لأنه يَسْحَتُ البركة: أى يذهبها » . خلیل در العین می نویسد: « السُّحْت: كل حرام قبيح الذكر يلزم منه العار- نحو ثمن الكلب و الخمر و الخنزير»[[16]](#footnote-16) معجم مقاییس اللغۀ می نویسد: « المال السُّحْت: كلُّ حرامٍ يلزمُ آكلَه المارُ؛ و سمِّى سُحتاً لأنّه لا بقاء له. و يقال أَسْحَت فى تجارته، إذا كَسَبَ السُّحت. و أسْحَت مالَه: أفسده.» [[17]](#footnote-17)در مفردات می نویسد: «السَّحْتُ و السُّحْتُ للمحظور الذي يلزم صاحبه العار، كأنه يسحت دينه و مروءته، قال تعالى: أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ‏أي: لما يسحت دينهم. و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنْ سُحْتٍ فَالنَّارُ أَوْلَى بِه‏» [[18]](#footnote-18)

ما انکار نمی کنیم که گاهی سحت اطلاق بر برخی از مکروهات می شود که ملازم با عار است مثل: «کسب الحجام سحت» از روایات استفاده شده است که حرام نیست ولو اینکه با شرط باشد، ولی می فرمایند ننگ است برای برخی چیز ها پول گرفتن، ولی ظهور اولی سحت انصافا مال حرام است و انکار این مطلب به نظر ما عرفی نیست.

تاکنون ما روایت معتبره ای دال بر حرمت أخذ أجرت بر تعلیم قرآن نیافتیم. اگر می گویید که کثرت این روایات موجب اطمینان صدور می شود. بستگی دارد که سه تا روایت را چه کسی روایت کند، امثال ابوهریره اگر هزار روایت هم نقل کنند موجب اطمینان نمی شود. روایات عام هم برخی از لحاظ دلالی مشکل داشت، مثل روایتی که نهی از قبول هدیه می کرد. واضح است که هدیه قبول کردن بر تعلیم قرآن حرام نیست، اگر حرام بود برای حدأقل برخی از فقهاء واضح می شد. هیچ فقیهی قبول نکرده است که حرام باشد. کراهت را می شود فتوا داد.

### عدم دلالت روایات ناهیه از استیکال بالعلم

برخی از روایات راجع به استیکال به علم وارد شده اند. کسانی که عالم اند و از راه علمشان نان می خورند. مذمت شده است. روایات دیگر این مطلب را توضیح داده اند که مستأکل بالعلم کسی نیست که از راه علم درآمد تحصیل می کند، کسانی که درآمد های نامشروع تحصیل می کنند اشکال دارد؛ یعنی از علم خود برای ترویج انحراف استفاده می کند، برای قضای جور استفاده می کند. درس می خواند و قاضی هارون الرشید می شود که ابن ابی لیلا بود. خود روایات مستأکل بالعلم را تفسیر کرده اند که مراد چه کسانی هستند:

« حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَنِ اسْتَأْكَلَ بِعِلْمِهِ افْتَقَرَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ فِي شِيعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ قَوْماً يَتَحَمَّلُونَ عُلُومَكُمْ وَ يَبُثُّونَهَا فِي شِيعَتِكُمْ فَلَا يَعْدَمُونَ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمُ الْبِرَّ وَ الصِّلَةَ وَ الْإِكْرَامَ فَقَالَ ع لَيْسَ أُولَئِكَ بِمُسْتَأْكِلِينَ إِنَّمَا الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِهِ الَّذِي يُفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُبْطِلَ بِهِ الْحُقُوقَ طَمَعاً فِي حُطَامِ الدُّنْيَا»[[19]](#footnote-19)

به نظر ما اگر اخذ اجرت بر تعلیم احکام علی القاعده اشکال نداشته باشد این روایات دلیل بر حرمت آن ها نمی شود، بلکه یک روایت ضعیفه در عوالی اللئالی وارد شده است:

« قَالَ ص إِنَّ أَحَقَّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْراً كِتَابُ اللَّه»[[20]](#footnote-20)

می فرماید بهتر از این چه می شود که انسان قرآن یاد بدهد و پول بگیرد. منتهی سند ضعیفی دارد. بهتر از این است که برود موسیقی آموزش بدهد و یاد بگیرد.

### دلالت جواز مهر قرار دادن تعلیم قرآن

در مورد مهر قراردادن تعلیم قرآن بحثی نیست؛ زیرا روایاتی دال بر این مطلب هستند. از جمله صحیحه محمد بن مسلم:

« مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ زَوِّجْنِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ لِهَذِهِ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا فَقَالَ مَا تُعْطِيهَا فَقَالَ مَا لِي شَيْ‏ءٌ فَقَالَ لَا قَالَ فَأَعَادَتْ فَأَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْكَلَامَ فَلَمْ يَقُمْ أَحَدٌ غَيْرُ الرَّجُلِ ثُمَّ أَعَادَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْمَرَّةِ الثَّالِثَةِ أَ تُحْسِنُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئاً قَالَ نَعَمْ فَقَالَ قَدْ زَوَّجْتُكَهَا عَلَى مَا تُحْسِنُ مِنَ الْقُرْآنِ فَعَلِّمْهَا إِيَّاهُ»[[21]](#footnote-21)

روایات دیگر نیز در این باره وجود دارد. گفته می شود که وقتی امکان داشت که مهریه تعلیم قرآن شود، معلوم می شود أجرت در مقابل تعلیم قرآن نیز گرفت، چه أجرتی بالاتر از اینکه برای آن شخص همسر پیدا شد؟ به نظر ما این استدلال صحیح نیست؛ زیرا مهریه عوض البضع انشاءا نیست؛ از این رو اگر مهر مستحق للغیر در بیاید نکاح دائم باطل نیست.

سوال: زن مرد را به تزویج در می آورد. اینطور نیست که برعکس باشد.

جواب: فرقی نمی کند، هر کدام می تواند زوجتک نفسی را بگوید و دیگری قبلت را بگوید. اتفاقا در روایت متعه چنین آمده است:

« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع كَيْفَ أَقُولُ لَهَا إِذَا خَلَوْتُ بِهَا قَالَ تَقُولُ أَتَزَوَّجُكِ مُتْعَةً عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص لَا وَارِثَةً وَ لَا مَوْرُوثَةً كَذَا وَ كَذَا يَوْماً وَ إِنْ شِئْتَ كَذَا وَ كَذَا سَنَةً بِكَذَا وَ كَذَا دِرْهَماً وَ تُسَمِّي مِنَ الْأَجْرِ مَا تَرَاضَيْتُمَا عَلَيْهِ قَلِيلًا كَانَ أَمْ كَثِيراً فَإِذَا قَالَتْ نَعَمْ فَقَدْ رَضِيَتْ فَهِيَ امْرَأَتُكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا»[[22]](#footnote-22)

آیت الله سیستانی می فرمایند که حتی اگر به عنوان مهریه یک صلوات برای شادی روح اموات خانم هم بفرستید کفایت می کند.

### خلاصه مختار استاد در مسئله

خلاصه اینکه ما دلالت روایات را نپذیرفتیم و مهریه قراردادن تعلیم قرآن نیز دلیل بر جواز أخذ أجرت بر تعلیم آن نیست. مقتضای قاعده این بود که تعلیم قرآن در بخشی که تعلیم آن واجب است مثل حمد و سورۀ، جایز نیست که با اجرت باشد، ولی تعلیم قرآن در بخش های غیر واجب آن جایز است. در تعلیم قرآن به مقدار واجب که حمد و سورۀ است اگر واجب کفایی که می باشد، من به الکفایه نبود و متعین بر شخص بود، ملتزم می شویم که اخذ أجرت بر آن جایز نیست، کما اینکه اخذ أجرت بر تعلیم احکام واجبه محل ابتلای مردم، جایز نیست. لاأقل این است که خلاف احتیاط وجوبی است و مشهور نیز به همین فتوا داده اند. کلام محقق خویی نیز فراز و نشیب داشت و در آخر قائل به حرمت شده بودند. حتی مسائلی که خارج از محل ابتلاء نیز باشد، نظر ایشان احتیاط واجب در ترک أخذ أجرت بود. دلیل ایشان نیز همین دلیلی بود که «قل لاأسئلکم علیه أجرا» را مطرح می کرد، ما مناقشه کردیم.

در جلسه آینده مسئله 36 بررسی خواهد شد ان شاءالله.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص121.](http://lib.eshia.ir/11005/5/121/نعم) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص364.](http://lib.eshia.ir/10083/6/364/العبد) [↑](#footnote-ref-2)
3. . أسس القضاء و الشهادات، ج 1 ص 338 « لأنّ‌ أبا عبد اللّه الراوي عن منصور بن عباس هو محمد بن أحمد الرازي الجاموراني، و قد ضعّفه القميون باستثنائه من رجال نوادر الحكمة». [↑](#footnote-ref-3)
4. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص365.](http://lib.eshia.ir/10083/6/365/المعلم) [↑](#footnote-ref-4)
5. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج15، ص491.](http://lib.eshia.ir/71334/15/491/معتبرۀ) [↑](#footnote-ref-5)
6. [کامل الزیارات، ابن قولویه القمی، ج1، ص4.](http://lib.eshia.ir/86827/1/4/علمنا) [↑](#footnote-ref-6)
7. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج12، ص363.](http://lib.eshia.ir/71334/12/363/ضعیف) « الاول ضعيف و الثاني مهمل، إذ لم يذكر بهذا العنوان في كتب الرجال، و لم يعلم أنّه اسمه أو لقبه». [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص376.](http://lib.eshia.ir/10083/6/376/الذی) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الوافی، فیض کاشانی، ج17، ص239.](http://lib.eshia.ir/71660/17/239/بیان) « أريد بالمعلم معلم القرآن و بهذا الحديث جمع في التهذيبين بين الأخبار و خص الحظر بما إذا شارط». [↑](#footnote-ref-9)
10. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص121.](http://lib.eshia.ir/11005/5/121/نعم) [↑](#footnote-ref-10)
11. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص365.](http://lib.eshia.ir/10083/6/365/قلت) [↑](#footnote-ref-11)
12. [عدة الأصول، شیخ طوسی، ج1، ص154.](http://lib.eshia.ir/13035/1/154/سوت) [↑](#footnote-ref-12)
13. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص318.](http://lib.eshia.ir/14028/1/318/ثقه) [↑](#footnote-ref-13)
14. . الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: 253. [↑](#footnote-ref-14)
15. . النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج‏2، ص: 345. [↑](#footnote-ref-15)
16. . كتاب العين، ج‏3، ص: 132. [↑](#footnote-ref-16)
17. .معجم المقاييس اللغة، ج‏3، ص: 143. [↑](#footnote-ref-17)
18. . مفردات ألفاظ القرآن، ص: 400. [↑](#footnote-ref-18)
19. [معانی الأخبار، شیخ صدوق، ج1، ص181.](http://lib.eshia.ir/15257/1/181/إنما) [↑](#footnote-ref-19)
20. [عوالی اللئالی، محمد بن ابی جمهور احسائی، ج1، ص176.](http://lib.eshia.ir/11013/1/176/أحق) [↑](#footnote-ref-20)
21. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص380.](http://lib.eshia.ir/11005/5/380/رسول) [↑](#footnote-ref-21)
22. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص455.](http://lib.eshia.ir/11005/5/455/الناس) [↑](#footnote-ref-22)